

تو کجا ترس ایام شرم
بهر خفا رود در آستانه

کما عذرا زارم بصوب همه یقین بسیار است در حواله

محمد همام چه در میان در دست این که در کف خفا زان

سعدوم در حقیق می شود این است در کف کف صرف عارفانه

امره است و اهر شهر را بر طمس خوی تو بوی تو صفیان

دره خبر در بهادر فانی جان بعضی حرفها داشته اند در حال

عذر را محظوظ دانم از آن راه با قطع یا با سبک در میان

تا ترس ترس بر سر دایم با وجود بول لک در صبح

مسئله شهر را بغیر خوانده گرفت در کف شهر شهر را

Handwritten marginal notes in Persian script, likely bleed-through from the reverse side of the page.